جلسه 15

**‌شنبه - 02/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به معنای حرفی بود. رسیدیم به مسلک سوم که طبق مسلک سوم اختلاف بین معنای حرفی و معنای اسمی اختلاف ذاتی هست.

قول اول

قول اول در این مسلک سوم قول محقق نائینی بود که فرمود: معنای حرفی ایجادی هست بر خلاف معنای اسمی که اخطاری هست. یعنی شما وقتی لفظ ماء را مثلا تلفظ می‌‌کنید معنای ماء در ذهن سامع خطور می‌‌کند و لو در ضمن جمله نباشد و لکن در حروف اگر ضمن جمله بکار نبرید حرف را، هیچ معنایی به ذهن مخاطب خطور نمی‌کند. شما هر چه بگویید از در معنایی ندارد. معنای حرف عبارت است از ایجاد ربط بین مفاهیم اسمی. ماء مفهوم مستقل است، کوز مفهوم مستقل است، برای ربط این دو مفهوم می‌‌گویید ماء فی الکوز، ‌ایجاد ربط ظرفی می‌‌کنید بین این دو معنای اسمی در استعمال. از این تعبیر می‌‌کنند به نسبت ظرفیه کلامیه که حاکی است از نسبت ظرفیه خارجیه.

بعد ایشان فرموده است: از همین جا روشن شد که معنای حرفی مستقل نیست، ‌چون ذاتش متقوم به طرفین است. چه جور عرض در خارج استقلال ندارد، چون وجودش در محلش و موضوعش هست، معنای حرفی هم در ذهن استقلال ندارد چون تقوم دارد به مفهوم دیگر.

بعد ایشان فرموده است: به همین خاطر هست که معنای حرفی در حال استعمال مورد التفات نیست، آنی که مورد التفات هست معنای اسمی استقلالی هست. و فرق بین معنای حرفی در لفظ فی مثلا و النسبة‌الظرفیة همین است. النسبة الظرفیة‌ به حمل اول نسبت ظرفیه است اما به حمل شایع نسبت ظرفیه نیست. اگر بخواهید به حمل شایع نسبت ظرفیه داشته باشید باید لفظ فی را بکار ببرید. شبیه جزئی. الجزئی جزئی بحمل الاولی و لکنه کلی بالحمل الشایع. النسبة‌ الظرفیة نسبة‌ ظرفیة بالحمل الاولی و لکنها مفهوم اسمی بالحمل الشایع. آنی که مفهوم اسمی نیست، واقع نسبت ظرفیه است که لفظ فی بر آن دلالت می‌‌کند.

در انتهاء ایشان فرموده: این‌که ما گفتیم حروف معنای ایجادی دارند، در مقابل اسماء که معنای اخطاری دارند، منافات ندارد که همین حروف تقسیم می‌‌شوند به حروف نسبیه و حروف انشائیه. حروف نسبیه آن‌هایی هستند که حاکی هستند از نسب خارجیه‌، ‌مثل حرف جر، ‌ماء فی الکوز. حروف انشائیه آن‌هایی هستند که در مقام استعمال ایجاد فرد می‌‌کنند در خارج. کاف تشبیه در هنگام استعمال ایجاد تشبیه می‌‌کند، ‌زید کالاسد، یاء نداء‌در هنگام استعمال ایجاد نداء می‌‌کند. یا زید. لیت در هنگام استعمال ایجاد تمنی می‌‌کند. در عین حالی که تمام حروف ایجاد ربط کلامی می‌‌کنند ولی در عین حال بعضی از این‌ها حکایت از نسب خارجیه هم می‌‌کنند مثل حروف جر، ‌برخی از این‌ها حکایت از نسبت خارجیه نمی‌کنند، ‌حروف ایجادیه هستند ایجاد فرد می‌‌کنند در خارج.

راجع به فرمایش محقق نائینی سه برداشت می‌‌شود:

برداشت اول برداشتی است که کسانی مثل مرحوم آقای خوئی که شاگرد ایشان و مقرر ایشان بوده از کلام ایشان داشتند. که محقق نائینی مقصودش این است که حروف صرفا وضع شدند برای ایجاد ربط کلامی. اشکال کردند گفتند ما که حرفی نداریم، ‌حروف ایجاد ربط کلامی می‌‌کنند اما در طول دلالت این حروف بر معانی خودشان. اول این حرف مثل حرف فی دلالت می‌‌کند بر معنای خودش، ‌در طول دلالت این حرف بر معنای خودش ایجاد ربط کلامی هم می‌‌شود بین مفردات یک جمله. ما می‌‌خواهیم آن معنایی که حرف بر آن دلالت می‌‌کند چیست. صرفا لفظ فی ایجاد ربط کلامی می‌‌کند؟‌ معنا ندارد؟ این‌که نیست. در طول دلالت حرف بر یک معنا ایجاد ربط کلامی می‌‌شود، ‌ما می‌‌خواهیم ببینیم آن معنا چیه. آن معنای حرفی بله، معنای استقلالی نیست، و لکن توضیح بدهید چه معنایی هست؟ اثر حرف ایجاد ربط کلامی است اما موضوع‌له لفظ حرف و مستعمل‌فیه لفظ حرف که یک معنای غیر مستقل است، آن معنا چیست؟ این را توضیح ندادید شما.

این برداشت اول است از کلام محقق نائینی. که اگر واقعا محقق نائینی مقصودش این باشد که نقش حروف ایجاد ربط کلامی است بدون این‌که منشأ آن دلالت حرف بر یک معنای غیر مستقل باشد انصافا اشکال وارد است.

احتمال و برداشت دوم از کلام محقق نائینی آنی است که در بحوث مطرح کردند. گفتند: مقصود مرحوم نائینی این است که حرف دارای معنا هست و در طول دلالتش بر معنا ایجاد ربط کلامی می‌‌کند، اما معنای حرفی از سنخ مفاهیم نیست، ‌از سنخ وجودات ذهنیه است. یعنی مثال بزنیم: شما وقتی می‌‌گویید ضرب زید بل ضرب عمرو، این بل ایجاد ربط می‌‌کند بین دو جمله، ‌ضرب زید بل ضرب عمرو، ‌خب این ایجاد ربطش در طول حکایت بل هست از یک معنا ولی آن معنا از سنخ وجود ذهنی است چون اضراب فعل نفس است. نسبت اضرابیه در عالم ذهن وجود دارد، ‌ما در خارج که نسبت اضرابیه نداریم. ما در خارج معنای بل را نداریم، معنای بل یک وجود ذهنی غیر مستقل است به نام النسبة الاضرابیة که بین دو جمله ربط برقرار می‌‌کند. گفته می‌‌شود که مرحوم نائینی مقصودش این است که معنای حرفی موضوع‌لهش وجود النسبة فی الذهن است که این وجود النسبة فی الذهن ارتباط برقرار می‌‌کند بین اطراف نسبت. موضوع‌له لفظ فی هم طبق این احتمال دوم یک واقع نسبت ذهنیه است مشابه نسبت ظرفیه خارجیه. ما یک نسبت ظرفیه خارجیه داریم که در خارج بین ماء و کوز ارتباط ظرفی برقرار می‌‌کند. موضوع‌له لفظ فی آن نیست، ‌موضوع‌له لفظ فی یک واقع نسبتی است که در ذهن متکلم بین مفهوم ماء‌و مفهوم کوز ایجاد نسبت می‌‌کند که مسانخ نسبت ظرفیه خارجیه است و نه مصداق نسبت ظرفیه خارجیه. یعنی کانه ظل است برای آن نسبت ظرفیه خارجیه، ‌شبیه اوست، ‌واقع نسبة ذهنیة مشابهة للنسبة الظرفیة الخارجیة. این موضوع‌له لفظ فی هست. این مدعای مرحوم نائینی است.

این ادعا یک اشکال از خود آقای صدر به آن وارد شده که ما این را در نسب ثانویه قبول داریم، اما در نسب اولیه قبول نداریم. چطور؟ نسب ثانویه آن‌هایی است که موطن‌شان ذهن است، ‌در خارج موطن ندارند، مثل همین نسبت اضرابیه. نسب اولیه آن‌هایی هست که موطن‌شان خارج است و در ذهن ما مفهومی از آن می‌‌گیریم. در بحوث از مرحوم آقای صدر نقل شده که این فرمایش مرحوم محقق نائینی در نسب اولیه درست نیست. چرا؟ برای این‌که اگر ما در ذهن مفهوم کوز و مفهوم ماء‌ را داشته باشیم و یک واقع نسبتی بخواهد بین این دو ایجاد ربط بکند، ‌این چه واقع نسبتی است؟ نسبت ظرفیه که نیست، چرا؟ برای این‌که مفهوم کوز که ظرف برای مفهوم ماء نیست در ذهن. نسبت اخرایی باشد چه جور می‌‌خواهد حاکی باشد از نسبت ظرفیة؟ مثل این‌که بگویید نسبت ابتدائیه حاکی است از نسبت ظرفیه. این نسب اولیه که موطن اصلی‌شان در خارج است مثل همین نسبت ظرفیه خارجیه، این‌ها محال است طبق ادعای بحوث، ‌فرمایش مرحوم نائینی در موردشان صادق باشد. چرا؟‌ برای این‌که اگر لفظ فی دلالت بکند بر واقع نسبت در ذهن، ‌این واقع نسبت یا نسبت ظرفیه می‌‌گویید هست که این محال است. در ذهن که بین مفهوم کوز و مفهوم ماء نسبت ظرفیه نیست، ‌در خارج نسبت ظرفیه است. اگر نسبت دیگری است، خب آن نسبت دیگر چطور می‌‌تواند حکایت کند از نسبت ظرفیه؟

و لذا ایشان فرموده‌اند در بحوث که ما در نسب اولیه مبنای‌مان با محقق نائینی فرق می‌‌کند. مبنای‌مان این است که اصلا جمله‌هایی که مشتمل بر نسب اولیه هستند، مفهوم إفرادی هستند. مثال می‌‌زند ایشان. می‌‌گوید: مثلا ببینید فانوس تعبیر دیگرش این است که نار فی زجاج. شیشه‌ای است که داخلش آتش است. شما یک مفهوم مفرد در ذهن‌تان است، حالا یک وقت لفظ مفرد هم بر او وضع می‌‌کنید مثل فانوس، ‌یک وقت لفظی را که ذاتا مفرد نیست، ‌بالعرض مفرد شده است بخاطر این‌که از حروف نسب اولیه کمک گرفتید، شده معنای مفرد. نار فی زجاج با فانوس معنایش هیچ فرق نمی‌کند. نار فی زجاج حصه‌ای از نار است، حالا این حصه‌ای از نار، شما اسم مفرد برایش بگذارید بگویید فانوس، اما از الفاظ مختلف استفاده کنید می‌‌شود نار فی زجاج. یا مثلا الجلوس علی المنبر، شما می‌‌توانستید اسم الجلوس علی المنبر که یک حصه‌ای است از جلوس، ‌اسمش را بگذارید که مثلا قعود، ‌بگویید قعود را وضع کردیم برای این حصه از جلوس، جلوس روی منبر. اما چون این وضع نشده، می‌آیید استفاده می‌‌کنید از اسماء و حروف می‌‌گویید الجلوس علی المنبر که می‌‌شود دلالت الجلوس علی المنبر دلالت بر یک حصه از جلوس که این حصه یک معنای مفرد به ذهن شما می‌‌آورد، ‌یعنی وقتی می‌‌گویید الجلوس علی المنبر یک معنای در ذهنت می‌آید. غیر از این محال است.

بله، حروف دال بر نسب ثانویه که موطن‌شان ذهن است، آن‌ها وضع شدند برای واقع نسبت ذهنیه. مثل بل اضرابیه. اما حروفی که دال بر نسب اولیه هستند یعنی آن‌هایی که موطن‌شان خارج است، محال است در ذهن مشتمل بر واقع نسبت باشند. نه، ‌یک مفهوم مفرد است، ‌لفظش مرکب است. شما می‌‌توانستید لفظ مفرد بر او وضع کنید، می‌‌توانستید به جای الجلوس علی المنبر بگویید قعود و بگویید وضع کردیم لفظ قعود را بر جلوس علی المنبر کما این‌که فانوس وضع شده بر نار فی زجاج. نار فی زجاج حصه‌ای از نار است. شما چه جور الانسان الذی له اعضاء تناسلیة ذکوریة یک لفظ را گذاشتید برایش، گفتید رجل، رجل یک حصه‌ای از انسان است، راحت کردید خودتان را، ‌این حصه را اسمش را گذاشتید رجل. اگر رجل اسم‌گذاری نمی‌شد بر این حصه از انسان آن وقت مجبور بودید همین‌جوری بگویید: انسانی که برای او اعضاء‌ تناسلی خاصی هست. مجبور بودید دیگه. و الا چه جور رجل دلالت می‌‌کند بر حصه‌ای از انسان، ‌الانسان المذکر همان رجل است، فرقش به این است که این مجمل است آن مفصل است. رجل مجمل است، الانسان المذکر مفصل است. مثل فرق انسان و حیوان ناطق. انسان مفهوم مجمل است، ‌حیوان ناطق مفهوم مفصل است.

و لذا اشکالی که مرحوم آقای صدر کرده به محقق نائینی، ‌گفته جناب محقق نائینی! این‌که شما فرمودید حروف وضع شدند بر واقع نسبت در ذهن، ‌این در نسب ثانویه درست است، اما در نسب اولیه نادرست است.

در بحوث گفتند: ما نتیجه می‌‌گیریم همانی که مرحوم ایروانی گفته که اصلا مثلا لفظ فی وضع ندارد، جمله وضع دارد. ماء فی الکوز، نار فی زجاج، ‌اصلا این لفظ فی وضع ندارد. مثل یضرب، ‌یا یضرب وضع دارد؟ الف ضارب وضع دارد؟ نه. نار فی زجاج یا ماء فی الکوز، اصلا این فی وضع ندارد که بگوییم این فی وضع شده به ازاء این معنا. نه، ‌جمله نار فی زجاج وضع دارد بر آن حصه از نار. جمله ماء فی الکوز وضع دارد برای آن حصه‌ای از ماء. منتها وضع نوعی است نه وضع شخصی. وضع نوعی چیه؟‌ وضع نوعی این است که آمدند یک بار گفتند مثلا ماء فی الکوز، یک بار گفتند شربة فی الکوز، جابجا کردند آن ما قبل فی را، گاهی هم ما بعد فی را جابجا می‌‌کردند، ‌ماء‌فی الکوز، ‌ماء فی الکأس، ‌ماء فی النهر. یواش‌یواش یک قرن أکید نوعی شکل گرفت که دیگه برای ذهن مردم شخص مدخول فی و یا ما قبل فی مهم نبود. دیگه قرن أکید شکل گرفته بود که اگر یک مطلب جدیدی هم بگویند، بیایند بگویند الجلوس فی المسجد، باز هم به تناسب همان معنایی که قرن أکید دارد این را معنا می‌‌کند. چون همین‌جوری در ذهنش قرن أکید شکل گرفته. و الا لفظ فی هیچ وضع بر معنای خاصی نشده.

[سؤال: ... جواب:] معمولا ایشان می‌‌گوید با وضع تعینی این‌جور بوده، می‌‌آمدند مثلا می‌‌گفتند ماء فی الکوز.

این ماء فی الکوز قرن أکید پیدا می‌‌کرد با حصه‌ای از ماء. حالا شما می‌‌توانستید اسم خاصی بر او بگذارید، اسم او را یک چیزی بگذارید. ماء فی الکوز نگویید، ‌بگویید مثلا الباء، ولی نگفتید، ‌گفتید ماء فی الکوز. معنایش حصه‌ای از ماء است که تحلیل می‌‌کنیم این را به سه چیز. و الا سه مفهوم در ذهن ما نیست، ‌یک مفهوم در ذهن ما هست. نسبت ظرفیه ذهنیه نسبت تحلیلیه است. چه جور شما انسان را تحلیل می‌‌کنید به دو جزء، می‌‌گویید حیوان جنس است، ‌ناطق فصل است و الا انسآن‌که مرکب نیست، مفهوم بسیط است. تحلیلش می‌‌کنید به دو جزء. ماء فی الکوز هم که مشتمل بر حرف دال بر نسبت اولیه است، تحلیل می‌‌شود به سه مفهوم و یکیش می‌‌شود مفهوم حرفی، ‌نسبت ظرفیه تحلیلیه. و الا ما نسبت ظرفیه در ذهن نداریم، ‌نسبت ظرفیه موطنش خارج است. و اصلا نمی‌شود لفظ فی را وضع کرد مستقلا بر آن چون به ذهن نمی‌آید. جمله ماء فی الکوز را وضع می‌‌کنیم بر یک حصه‌ای از ماء، می‌‌توانستیم یک لفظ مفرد بر او وضع کنیم کما این‌که در نار فی زجاج آمدیم یک لفظ مفرد بر او وضع کردیم به نام فانوس، ‌حالا گاهی هم می‌‌گوییم نار فی زجاج. شما از لفظ فانوس معنای مرکب به ذهن‌تان می‌آید؟ ابدا و لکن می‌‌توانید تحلیل کنید، ‌فانوس چیست؟ بگویید فانوس آتشی است که اطراف آن شیشه است، ‌آتشی است که در شیشه است.

این محصل برداشتی که مرحوم آقای صدر از فرمایش محقق نائینی کرده که مرحوم نائینی می‌‌گوید وضع شده‌اند حروف بر واقع نسبت ذهنیه، بعد اشکال بحوث هم این است که این مطلب در نسب ثانویه درست است اما در نسب اولیه ما واقع نسبتی نداریم، نسبت تحلیلیه داریم. آنی که واقع در ذهن است یک مفهوم مفرد است و وضعش هم دیگر وضع لفظ فی مثلا بر معنای ظرفیت نیست، وضع جمله است. منتها وضع نوعی است، تکرار مشابه‌ها با تبدیل ما قبل فی و تبدیل ما بعد فی، ‌منشأ شده یک قرن أکید نوعی شکل گرفته.

ایشان مثال می‌‌زند، می‌‌گوید اگر شما ببینید جلسه مناظره، مثلا زید عرب، ‌عمرو عجم، ‌با هم مناظره می‌‌کنند. یک جلسه دیگر می‌‌بینید زید عرب با بکر عجم مناظره می‌‌کنند. یک جلسه دیگر ببینید مثلا عمرو عجم با خالد عرب مناظره می‌‌کند. طرفین مناظره عوض می‌‌شوند ولی نوع‌شان یکی عرب است، یکی عجم. آن وقت تا وارد یک جلسه مناظره جدیدی می‌‌شوید، ‌صدای یک عرب را می‌‌شنوید که دارد مناظره می‌‌کند زودی در ذهن‌تان قرن أکید می‌‌شود و منتقل می‌‌شوید که طرف مناظره عجم هست، می‌‌گوید آن فارس که طرف مناظره است خدا کند آدم قوی باشد. این‌جور در ذهن می‌آید، این می‌‌شود قرن أکید نوعی. ماء‌ فی کوز هم این ماء مدام تغییر می‌‌کرد با الفاظ دیگر، به جایش می‌‌گفتید نار. آن طرف عوض می‌‌شد، ‌کوز می‌‌شد زجاج. همین‌جور. این باعث شد یک قرن أکید نوعی شکل بگیرد، اگر بیایند بطور جدید هم مثلا یک چیز جدید بگویند، بگویند الجلوس فی المسجد دیگه آن معنای نسبت ذهنیه تحلیلیه ظرفیه در ذهن شما شکل گرفته، یعنی همان مفهوم إفرادی، ‌مفهوم حصه، مشابه آن حصه‌هایی که در نار فی الکوز دارید، ‌در نار فی زجاج دارید، ‌نسبت به جلوس فی المسجد هم می‌‌گویید این حصه‌ای از جلوس است که نسبت ظرفیه تحلیلیه دارد با مسجد.

این محصل فرمایش ایشان است در اشکال به مرحوم نائینی.

به نظر ما این برداشت دوم هم از کلام محقق نائینی واضح نیست. حالا اگر محقق نائینی تعبیرش این بود که حرف وضع شده است بر واقع نسبت ذهنیه که احتمال و برداشت دوم هست که بحوث برداشت کردند، آن وقت ما می‌‌آمدیم با آقای صدر بحث می‌‌کنیم. الان هم اجمالا یک اشاره می‌‌کنم در حد اشاره بعدا توضیح خواهم داد. که این مدعای آقای صدر که می‌‌پذیرد کلام مرحوم نائینی را که برداشت کرده است طبق این برداشت دوم که کلام نائینی این است که حرف وضع شده است برای واقع نسبت ذهنیه بعد اشکال می‌‌کند که این در نسب اولیه درست نیست. انصافا این مدعای بحوث در نسب اولیه که مفهوم مفرد موضوع‌له این جمله‌ها هست، خلاف وجدان است. ما واقعا از لفظ فانوس و لفظ نار فی زجاج یک معنا می‌‌فهمیم؟ ما در نار فی زجاج سه مفهوم در ذهن ما هست. ما مثال می‌‌زدیم می‌‌گفتیم ببینید شما یک وقت آینه را می‌‌برید جلوی آب، ‌فقط آب را نشان می‌‌دهد، یک وقت آینه را می‌‌برید فقط روبروی کوزه، ‌کوزه را نشان می‌‌دهد، یک وقت آینه را می‌‌برید ماء فی الکوز را نشان می‌‌دهد. واقعا این آینه سه چیز را دارد نشان می‌‌دهد منتها آب مستقل است، کوز مستقل است، ‌کون الماء فی الکوز غیر مستقل. این‌که ما بگوییم یک مفهوم مفرد به ذهن ما می‌آید، می‌‌توانستیم یک لفظ مفرد بر او وضع کنیم کما این‌که در فانوس که مرادف است با نار فی زجاج این‌طور شده است خلاف وجدان است.

ما یک شاهدی بر این عرض‌مان بیان می‌‌کنیم. در صله و موصول می‌‌گویید الذی ابوه عالم جائنی. ما سؤال‌مان این است: ایشان معتقد است این جمله‌های ناقصه هم وضع شده بر مفهوم مفرد. آقا! الذی ابوه عالم، مفهوم مفرد است؟ آخه این صله‌اش جمله تامه است. آن وقت مجموع صله و موصول یک مفهوم مفرد است؟!

و انصافا شما احساس می‌‌کنید اگر بگویید ماء کوز، این مفهوم بیشتری در ذهن شما می‌‌آورد تا این‌که بگوییم ماء فی الکوز؟ می‌‌گویید نار زجاج، ‌ادعای آقای صدر این است دیگه، ‌این‌جا دو تا مفهوم به ذهن شما آمده، آیا واقعا این دو تا مفهوم به ذهن ما می‌‌آورد ولی وقتی می‌‌گوییم نار فی زجاج یک مفهوم مفرد در ذهن ما می‌آید؟ مفهوم کمتری به ذهن ما می‌آید؟ کما این‌که شما در جاهای دیگر این‌جور هستید دیگر. بگویید رجل یک مفهوم مفرد در ذهن‌تان می‌آید، اما بگویید الانسان المذکر دو مفهوم به ذهن‌تان می‌آید. این خلاف وجدان است که ما بگوییم جمله مشتمله بر حرف دال بر نسب اولیه مثل فی، اگر این فی نبود، مفهوم متصوره در ذهن بیشتر بود. ماء‌ کوز دو مفهوم بود اما حالا که می‌‌گوییم ماء فی الکوز این مفهوم متصور ذهنی شد یک مفهوم مفرد، ‌این خلاف وجدان است. و ان‌شاءالله این بحث را دنبال خواهیم کرد.

ما برداشت سومی هست از کلام محقق نائینی، او را هم عرض کنم که به نظر ما برداشت صحیح است. و آن این است که مرحوم نائینی موضوع‌له لفظ فی را مثلا یک مفهوم غیر مستقل می‌‌داند نه وجود، مفهوم غیر مستقل است. یعنی شما وقتی در خارج می‌‌بینید نار فی زجاج را، ‌ماء‌ فی الکوز را، در خارج ما مثلا آب داریم، ‌کوز داریم، و النسبة الظرفیة الخارجیة بینهما. در ذهن هم وقتی می‌‌گوییم ماء‌ فی الکوز، دو تا مفهوم داریم و یک مفهوم غیر مستقل که متقوم است به ذات دو طرف. یعنی معنای حرفی و لو ایجاد ربط می‌‌کند اما معنای حرفی یک مفهومی است نه یک وجود، یک مفهومی است که ذاتا مستقل نیست، ذاتا متقوم است به طرفین.

می‌دانید فرق این ادعا با ادعای قبلی چیه؟ ادعای قبلی این است که وقتی شما تصور می‌‌کنید نار فی زجاج را، ماء‌فی الکوز را، ‌شما تصور می‌‌کنید ماء فی الکوز را یک نسبت ظرفیه در ذهن شماست، ‌من می‌‌گویم ماء‌فی الکوز یک نسبت ظرفیه دیگر در ذهن من هست. اصلا مشترک لفظی است طبق احتمال دوم بین آن ماء فی الکوزی که در ذهن شماست و ماء فی الکوزی که در ذهن من است و ماء‌فی الکوزی که در خارج است. ما می‌‌گوییم نخیر، چون ذات اطراف این فی یکی است، وجودش فرق می‌‌کند، وجودش در ذهن شما، ‌وجودش در ذهن من متکلم، ‌وجودش در ذهن دیگران، ‌وجودش در خارج، ‌این‌ها وجوداتش فرق می‌‌کند، اما ذات طرفین یکی است، ‌ذات طرفین یکیش ماء است دیگری کوز است، هر کجا موجود بشود. و چون ذات یکی است، آن نسبت ظرفیه متقوم به این دو ذات است و یکی است و این یک مفهومی است که می‌‌تواند در خارج موجود بشود، می‌‌تواند در ذهن موجود بشود ولی مستقل در مفهومیت نیست، ‌متقوم به ذات طرفین است. این ادعای مرحوم نائینی است. ادعای درستی هم هست، ‌ان‌شاءالله توضیحش را فردا عرض می‌‌کنیم.